



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۰۲

جلسه شصت و دوم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۱۱/۴ (جلسه شانزدهم فقه خلق پول)

پاسخ به قسمت اول شبهه: صحت إقراض کلی

شبهه اول این بود که إقراض در ما نحن فیه به نحو کلی است و إقراض کلی مورد اشکال است. در جواب می گوئیم:

گرچه السید الامام علیه السلام در تحریر الوسیلة در مورد إقراض کلی احتیاط می کنند، اما فقهای^۲ که بر وسیلة النجاة مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام حاشیه دارند - آن مقداری که دیدیم - و نیز خود ایشان^۳، إقراض کلی را جایز دانسته اند و طبق قاعده هم إقراض کلی صحیح است^۴ و عموماً قرض شامل آن می شود. حل

۱. تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۶۵۲:

يعتبر في المال أن يكون عيناً على الأحوط مملوكاً، فلا يصح إقراض الدين ولا المنفعة، ولا ما لا يصح تملكه كالخمر والخنزير، وفي صحة إقراض الكلي بأن يوقع العقد عليه وأقبضه بدفع مصادقه تأمل.

۲. وسیلة النجاة (مع حواشی الگلپایگانی)، ج ۲، ص ۱۷۶:

يعتبر في المال أن يكون عيناً مملوكاً، فلا يصح إقراض الدين ولا المنفعة ولا ما لا يصح تملكه كالخمر والخنزير، ولا يعتبر كونه عيناً شخصياً، فيصح إقراض الكلي، بأن يوقع العقد على الكلي وإن كان إقباضه لا يكون إلا بدفع عين شخصي.

۳. وسیلة النجاة (مع حواشی الإمام الخميني)، ص ۴۷۱:

يعتبر في المال أن يكون عيناً مملوكاً، فلا يصح إقراض الدين ولا المنفعة ولا ما لا يصح تملكه كالخمر والخنزير، ولا يعتبر كونه عيناً شخصياً، فيصح إقراض الكلي؛ بأن يوقع العقد على الكلي وإن كان إقباضه لا يكون إلا بدفع عين شخصي.

۴. منهاج الصالحين (للخوئي)، ج ۲، ص ۱۶۹:

يعتبر في القرض أن يكون المال عيناً، فلو كان ديناً أو منفعة لم يصح القرض. نعم يصح إقراض الكلي في المعين، كإقراض درهم من درهمين خارجين.

✓ جامع الأحكام الشرعية (للسبزواري)، ص ۳۵۳:

و يعتبر في القرض أمور:

قضیه هم به این است که هرچند آنچه مورد قرض است به نحو کلی می‌باشد، ولی وقتی آن را تحویل می‌دهد، مشخص در یک فرد می‌شود و مصداق را تحویل می‌دهد. بنابراین اطلاقات قرض و نیز سیره عقلائی، می‌تواند شامل إقراض کلی شود، بدین جهت حتی السید الامام علیه السلام هم فتوای به بطلان ندارند بلکه احتیاط فرمودند.

قسمت دوم شبهه

مهم قسمت دیگر شبهه است که «قبض» در قرض لازم است و در فرض مسئله قبضی اتفاق نیفتاده است. می‌گوییم: در بررسی این شبهه یک بحث کبروی وجود دارد و یک بحث صغروی.

بحث کبروی آن است که آیا در قرض، قبض لازم می‌باشد یا خیر؟ صاحب جواهر اعلی الله مقامه عبارتی دارد که از آن استفاده می‌شود مناقشه‌ای در لزوم قبض وجود دارد. ایشان می‌فرماید:

«لولا الإجماع السابق لاتجه القول بحصوله بتمامه من دون قبض، علی حسب غیره من العقود

التي لا ريب في ظهور الأدلة في اقتضاءها التملیک، ضرورة صدق مسماها بها»^۲

(۳) أن يكون المال عيناً فلا يصح إقراض المنفعة أو الانتفاع أو المال المبهم. نعم، يصح إقراض الكلّي في المعين كإقراض درهم من الدرهمين الخارجين.

✓ هدایة العباد (للکلبایگانی)؛ ج ۲، ص: ۷۱

يعتبر في المال أن يكون عيناً مملوكاً، فلا يصح إقراض الدين و لا المنفعة و لا ما لا يصح تملكه كالخمر و الخنزير. و لا يعتبر كونه عيناً شخصياً، فيصح إقراض الكلّي بأن يوقع العقد على الكلّي و إن كان إقباضه لا يكون إلا بدفع عين شخصية.

✓ منهاج الصالحين (للتبريزي)، ج ۲، ص ۲۱۱:

يعتبر في القرض أن يكون المال عيناً، فلو كان ديناً أو منفعة لم يصح القرض. نعم يصح إقراض الكلّي في المعين، كإقراض درهم من درهمين خارجيين و كذا الكلّي في الذمة بأن يوقع العقد عليه و إن كان إقباضه لا يكون إلا بدفع عين شخصية.

✓ منهاج الصالحين (للوحيدي)، ج ۳، ص ۱۹۵:

يعتبر في القرض أن يكون المال عيناً، فلو كان ديناً أو منفعة لم يصح القرض. نعم يصح إقراض الكلّي في المعين، كإقراض درهم من درهمين خارجيين.

✓ منهاج الصالحين (للسيستاني)، ج ۲، ص ۳۱۶:

يعتبر في القرض أن يكون المال عيناً، فلو كان ديناً أو منفعة لم يصح القرض، نعم يصح إقراض الكلّي في المعين كإقراض درهم من درهمين معينين، و لا يصح إقراض المبهم كأحد هذين المالين.

۱. مراجعه شود به پاورقی شماره ۱.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۲۵، ص ۲۳:

الأولى: القرض أي المال المقترض يملك بالقبض عندنا كما في التذكرة، و بلا خلاف فيه بيننا في السرائر، بل قيل: إن جملة من العبادات تشعر

یعنی اگر آن اجماع سابق نباشد، می‌توان گفت قرض حتی بدون قبض هم اتفاق می‌افتد.

از این عبارت استفاده می‌شود یک احتمال آن است که در قرض، اصلاً قبض شرط نیست؛ نظیر سایر عقود که در آنها قبض شرط نیست و عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شامل آنها می‌شود؛ مثلاً در «بیع» قبض شرط نیست و به صرف اینکه بایع انشاء ایجاب کند و مشتری هم قبول کند، بیع صادق بوده و نقل و انتقال اعتباری محقق می‌شود. بیع را هم می‌توان به نحوی فرض کرد که کلی باشد، مانند اینکه بایع بگوید «بَعْتُكَ كِتَابًا كَذَا بِقَلَمٍ كَذَا»، البته باید آن مبیع یا ثمن کلی به گونه‌ای توصیف شود که رافع غرر باشد. به هر حال این احتمال وجود دارد همان‌طور که عمومات صحت شامل بیع کلی می‌شود، شامل قرض کلی هم شود و از این جهت مشکلی وجود ندارد. و اجماعی هم که صاحب جواهر^{رحمته} ادعا کردند، اجماع مدرکی یا لأقل محتمل المدرك است.

بنابراین یک احتمال آن است که در قرض، قبض شرط نباشد. منتها به نظر می‌رسد خصوص قرض به گونه‌ای است که بدون قبض حتی عرفاً هم قرض صادق نیست، برخلاف بیع که بدون قبض هم صادق است و از این جهت مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» می‌شود. وجهش هم آن است که گفتیم بیع در نظر عرف به معنای «تَبْدِيلُ مَالٍ بِمَالٍ مَا اعْتِبَارًا» می‌باشد و با توضیحاتی که در جای خودش دادیم معلوم شد قبض و اقباض اصلاً داخل ماهیت بیع نیست. اما در مورد قرض هرچند قبول کردیم به نحو کلی می‌توان چیزی را قرض داد، منتها مادامی که قبض نشود نه تنها شرعاً بلکه عرفاً هم قرض صدق نمی‌کند و بالطبع عرفاً عقد هم نیست.

بله، در عین شخصی ممکن است کسی بگوید قبض شرط نیست و صرف انشاء قرض کافی است، ولی در کلی مادامی که قبض نشود و در مصداقی تحقق پیدا نکند، صدق عرفی قرض محل تأمل می‌باشد و استصحاب عدم تحقق قرض جاری است.

بنابراین **أظهر** آن است که در قرض، قبض شرط می‌باشد و ما کبرای این شبهه را می‌پذیریم، کما اینکه ظاهراً نظر مشهور نیز چنین است و بدین جهت صاحب جواهر^{رحمته} تعبیر به «لَوْلَا الْإِجْمَاعُ» کرده است و کَانَ

بالإجماع عليه، بل عن بعضهم دعواه صريحا عليه لا قبله بعقد القرض إجماعا بقسميه و لا بالتصرف بعده، لأصالة عدم شرط آخر في حصول الملك بالعقد الذي لولا الإجماع السابق لاتجه القول بحصوله بتمامه من دون قبض، على حسب غيره من العقود التي لا ريب في ظهور الأدلة في اقتضاها التمليك، ضرورة صدق مسماها بها.

اللهم إلا أن يمنع خصوص عقد القرض منها، بدعوى ظهور الأدلة في توقف مسماها على حصول القبض، و عليه فالمتجه حصول الملك به حيثئذ من غير حاجة إلى أمر آخر من التصرف و غيره.

خود ایشان احراز اجماع کرده یا لعل کسی ادعای اجماع کرده است. به هر حال طبق مبنایی که ادعا شده مجمع‌تعلیه است، حداقل در اقراض کلی قبض شرط می‌باشد و باید دید مسئله حل دیگری دارد؟

می‌گوییم: حقیقت آن است که فعلاً من به طور دقیق نحوه عملکرد مثل همراه بانک‌ها را نمی‌دانم و نیاز به بررسی دارد تا عملکردش روشن شود، ولی عملکرد حواله به چک روشن است، لذا در اینجا فقط به طور کلی در بررسی مسئله می‌گوییم:

وقتی کسی - که از بانک پولی را به نحو کلی قرض گرفته و بانک اعتبار آن را به حسابش واریز کرده - پولی را از حسابش به حساب دیگران منتقل می‌کند، اگر با این کار عملاً پول نقد به حساب طرف مقابل واریز شود، در این فرض مشکلی وجود ندارد؛ زیرا آن قرض ولو با واسطه‌ای که مجاز از طرف قرض‌گیرنده بوده، قبض شده است.

اما اگر در این فرآیند عملاً پولی جابجا نشود و فقط اعتبارات و حساب‌ها جابجا شوند که اظهر هم این احتمال است، در این فرض در حقیقت وام‌گیرنده آن فرد را حواله به بانک می‌دهد؛ یعنی وقتی وام‌گیرنده از بانک پولی را به واسطه مثل همراه بانک به حساب فرضاً زید واریز می‌کند، در واقع به او می‌گوید خودت یا واسطه یا هرچند تا واسطه دیگر، می‌توانند به بانک مراجعه کنند و آن پول را از محل همان اعتبار بگیرند. به تعبیر دیگر آن کلی‌ای که بنا بوده بانک به آن فرد قرض بدهد و قرض هم داده و باید متمثل در پول خارجی شود، قرض‌گیرنده زید را ولو با چند واسطه به بانک حواله می‌دهد که آن پول را اخذ کند. بنابراین فرآیند مذکور در حقیقت حواله است ولو با چند واسطه و اقراض کلی به قبض مبلغ مورد قرض منجر می‌شود.

و همان‌طور که اشاره شد آن فردی که قرض‌گیرنده پول را به حساب او حواله کرده - یعنی زید در مثال قبلی - می‌تواند آن حواله را به شخص دیگری بدهد و او هم به دیگری بدهد و هكذا ده‌ها بار حواله شود که در این صورت تمامی حوالات می‌شود و مشکلی ندارد و در نهایت [این حواله‌ها در یک جا تمام می‌شود و آن شخص آخر] به همان بانکی که قرض‌گیرنده در آن حساب باز کرده، مراجعه می‌کند و در مقابل آن حواله، پول نقد اخذ می‌کند.^۱ البته در اینجا مسئله دیگری وجود دارد که بعداً به آن می‌پردازیم و

۱. این مطلب را هم توجه دهیم که در اینجا ذمه بانک بری است و حواله‌ای که قرض‌گیرنده می‌دهد در واقع حواله بری است، و بانک قبل از اینکه در مقابل آن حواله پول نقد پرداخت کند، نمی‌تواند محیل را اجبار به پرداخت اقساط کند. بلی، بنا بر برخی فتاوی به صرف حواله و قبول محتال‌علیه، ذمه محیل مشغول می‌شود و در نتیجه می‌توان او را اجبار به پرداخت اقساط کرد. و اگر هم این نظریه پذیرفته نشود، مهم نیست و چیزی

آن اینکه در حواله باید ذمه محیل نسبت به محتال مشغول باشد و نباید این جهت مورد غفلت واقع شود. به هر حال از آنچه سابقاً گفتیم روشن شد مشکلاتی که احیاناً ممکن است بعضی‌ها در مورد خلق پول تصور کنند، قابل جواب است و به طور خلاصه می‌توان گفت **حقیقت خلق پول** به این برمی‌گردد که پول در ذمه را وسیله مبادله قرار دهند که چنین چیزی در تاریخ تمدن بشری شناخته شده است و امر مستحدثی نیست و شرع هم ردعی از آن ندارد بلکه امضاء لفظی هم دارد. بنابراین وجهی ندارد که برخی مدعی شوند خلق پول به عنوان خلق پول حرام است. همچنین گفتیم نشر پول اضافی فیزیکی، بالذات حرام نیست و نشر آن با چند شرط جایز است. **شرط اول** اینکه ناشر دروغ نگوید چراکه دروغ حرام است. **شرط دوم** اینکه غش نکند؛ یعنی نگوید این همان پولی است که دولت یا فلان موسسه چاپ کرده است. **شرط سوم** اینکه خلاف تعهد الزام‌آوری عمل نکند؛ چراکه ممکن است کسی تعهد داده باشد که فلان عمل را انجام ندهد. و **شرط چهارم** اینکه اخلال در نظم جامعه نشود؛ زیرا اخلال در نظم از چیزهایی است که مطلوب شارع نیست. البته این شروط بیشتر اثر تکلیفی دارند نه وضعی؛ لذا در صورتی که هر یک از این شروط را رعایت نکند هر چند از لحاظ تکلیفی مرتکب حرام شده، اما ممکن است از لحاظ وضعی تأثیری نداشته باشد.

آنچه گفتیم از لحاظ فردی و با صرف نظر از وظایف و اختیارات حاکمیت است، یعنی اگر کسی توانایی و امکانات چاپ و نشر اسکناس اضافی داشته باشد، با رعایت شروط مذکور مانعی ندارد و مرتکب حرام هم نشده است، الا اینکه عملاً می‌دانیم در بیشتر کشورها - اگر نگوئیم همه کشورها - قوانینی در رابطه با چاپ و نشر پول وجود دارد که حق انحصاری نشر پول را به دولت یا چیزی که در قوه دولت است مانند بانک مرکزی داده‌اند. البته قوانینی که در کشورها برای بانک مرکزی یا موسسه ناشر پول وجود دارد متفاوت است و در بعض کشورها خیلی به بانک مرکزی استقلال داده‌اند به حدی که گویا مستقل از دولت عمل می‌کند، ولی ظاهراً در اکثر کشورها استقلال کمتری دارند.

به هر حال تقریباً در همه کشورها قوانینی برای نشر پول وجود دارد. وضع این قوانین هم بدین جهت است که دولت‌ها محاسبه کرده‌اند که نشر پول، هم وسیله تنظیم اجتماع و هم وسیله کسب درآمد است. و از آنجا که وظیفه دولت تنظیم امور اجتماع از لحاظ اقتصادی، سیاسی و سایر جهات دیگر است، لذا نشر پول که یکی از اهرم‌های مهم تنظیم اجتماع است باید در اختیار مدیر اجتماع یعنی دولت باشد. و از طرف

که اتفاق می‌افتد این است که قبل از اینکه مبلغ مذکور پرداخت شود، نمی‌توان محیل را اجبار به پرداخت اقساط کرد. *إن شاء الله* تحقیق این مطلب، در مباحث بعدی خواهد آمد.

دیگر نشر پول برای دولت ایجاد درآمد می‌کند؛ زیرا پول‌هایی را که چاپ می‌کند، به طور رایگان در اختیار مردم نمی‌گذارد، بلکه در مقابل دریافت کالا و خدمات به آنها می‌دهد، لذا وجهی ندارد که امتیاز چاپ و نشر پول در اختیار افراد یا مؤسسات خصوصی باشد، بلکه در اختیار دولت‌ها می‌باشد.

خلاصه اینکه تقریباً در تمام کشورها، قوانینی برای چاپ و نشر پول وجود دارد، در عین حال باید توجه داشت با رعایت شروطی که ما گفتیم که عناوین محرم دیگری نظیر دروغ، غش، اخلال نظام، خلاف تعهد و امثال آن صادق نباشد و به اضافه فناوری بسیار پیشرفته‌ای که برای چاپ پول مورد استفاده قرار می‌گیرد، در کشوری که پول مورد حمایت حاکمیت وجود دارد پول دیگری بدون کمک قانون اساساً نمی‌تواند به حیات خودش ادامه دهد؛ زیرا فرضاً دولتی که مسلط است و قدرت دارد پول را با فناوری بسیار پیشرفته‌ای که قابل تقلید نیست چاپ و نشر دهد، لذا اگر قانونی هم در این رابطه برای انحصار حق نشر پول وجود نداشته باشد، باز هم عملاً امتیاز انحصاری چاپ و نشر پول برای دولت است، چون فرد یا موسسه دیگری نمی‌تواند آن پول را تولید کند؛ زیرا اگر آن فرد راست بگوید که من خودم این پول را تولید کردم، عملاً نوع مردم این پول را از او نمی‌پذیرند و طبیعی هم است که نپذیرند، چون اعتبار آن فرد ارزشی ندارد. و اگر هم دروغ بگوید، متقلب و غاش می‌شود و قابل تعقیب قضایی بوده و مجازات می‌شود. بنابراین هم برای خود آن فرد گرفتاری پیدا می‌شود و هم با فرض فناوری پیشرفته‌ای که وجود دارد، وقتی مردم می‌فهمند آن پول تقلبی است به آن اعتماد نمی‌کنند. بدین جهت اگر قانونی هم نباشد که امتیاز انحصاری چاپ پول را در اختیار دولت گذاشته باشد، باز هم عملاً انحصارش دست دولت است.

آیا در نظام اسلامی باید امتیاز انحصاری چاپ پول در اختیار دولت باشد؟

همان‌طور که قبلاً اشاره شد بالذات لازم نیست امتیاز انحصاری چاپ پول در اختیار دولت باشد، کما اینکه از صدر اسلام نیز چنین بوده است؛ مثلاً در زمان رسول اکرم ﷺ هر چند پول طلا و نقره رایج بوده، ولی پولی بوده که در ایران و روم ضرب شده و به عنوان پول در جامعه اسلامی هم پذیرفته شده است و با اینکه این کار در مرئی و منظر پیامبر اکرم ﷺ بوده، نه تنها از آن ردعی نفرمودند بلکه مورد امضاء حضرت هم بوده است. پس معلوم می‌شود که پول الزاماً نباید از جانب حاکم اسلامی نشر شود.

به حسب آنچه که در *حیة الحیوان*^۱ دمیری آمده، چاپ پول در جامعه اسلامی به زمان امام باقر علیه السلام

۱. *حیة الحیوان الکبری*، ج ۱، ص ۹۵:

ثم قام بالأمر بعده [مروان بن الحکم] ابنه عبد الملك. بویع له بالخلافة يوم موت أبيه مروان، و هو أول من سمي بعبد الملك في الإسلام، و أول

من ضرب الدراهم و الدنانير بسكة الإسلام. و كان على الدنانير نقش بالرومية، و على الدراهم نقش بالفارسية. قلت: و لهذا سبب و هو أني رأيت في كتاب المحاسن و المساوي، للإمام إبراهيم بن محمد البيهقي ما نصه قال الكسائي: دخلت على الرشيد ذات يوم، و هو في ديوانه، و بين يديه مال كثير، قد شق عنه البدر شفا. و أمر بتفريقه في خدمة الخاصة، و بيده درهم تلوح كتابته، و هو يتأمله و كان كثيرا ما يحدثني، فقال: هل علمت أول من سن هذه الكتابة في الذهب و الفضة؟ قلت: يا سيدي هو عبد الملك بن مروان. قال: فما كان السبب في ذلك؟ قلت: لا علم لي، غير أنه أول من أحدث هذه الكتابة. فقال: سأخبرك كانت القراطيس للروم و كان أكثر من بمصر نصرايا على دين ملك الروم، و كانت تطرز بالرومية، و كان طرازها أبا و ابنا و روحا، فلم يزل ذلك كذلك صدر الإسلام كله، يمضي على ما كان عليه، إلى أن ملك عبد الملك بن مروان فتنبه له، و كان فطنا فبينما هو ذات يوم، إذ مر به قرطاس، فنظر إلى طرازه، فأمر أن يترجم بالعربية، ففعل ذلك فأنكره، و قال: ما أغلظ هذا في أمر الدين و الإسلام، أن يكون طراز القراطيس، و هي تحمل في الأواني و الثياب، و هما يعملان بمصر و غير ذلك مما يطرز من ستور و غيرها من عمل هذا البلد، على سعته و كثرة ماله، و البلد يخرج منه هذه القراطيس تدور في الآفاق و البلاد، و قد طرزت بسطر مثبت عليها، فأمر بالكتاب إلى عبد العزيز ابن مروان، و كان عامله بمصر، بإبطال ذلك الطراز على ما كان يطرز به من ثوب و قرطاس و ستر و غير ذلك، و أن يأمر صناع القراطيس، أن يطرزوها بصورة التوحيد: شهد الله أن لا إله إلا هو، و هذا طراز القراطيس خاصة، إلى هذا الوقت، لم ينقص و لم يزد و لم يتغير، و كتب إلى عمال الآفاق جميعا بإبطال ما في أعمالهم من القراطيس المطرزة بطراز الروم، و معاقبة من وجد عنده بعد هذا النهي شيء منها بالضرب الوجيع، و الحبس الطويل. فلما ثبتت القراطيس بالطراز المحدث بالتوحيد، و حمل إلى بلاد الروم منها انتشر خبرها و وصل إلى ملكهم و ترجم له ذلك الطراز، فأنكره و غلظ عليه و استشاط غيظا، فكتب إلى عبد الملك:

أن عمل القراطيس بمصر و سائر ما يطرز هناك للروم، و لم يزل يطرز بطراز الروم، إلى أن أبطلته فإن كان من تقدمك من الخلفاء قد أصاب فقد أخطأت، و إن كنت قد أصبت فقد أخطئوا، فاختر من هاتين الحاليتين أيهما شئت و أحببت، و قد بعثت إليك بهدية تشبه محلك، و أحببت أن تجعل رد ذلك الطراز إلى ما كان عليه، في جميع ما كان يطرز من أصناف الأعلاق، حاجة أشكرك عليها، و تأمر بقبض الهدية، و كانت عظيمة القدر.

فلما قرأ عبد الملك كتابه، رد الرسول و أعلمه أنه لا جواب له، و رد الهدية فانصرف بها إلى صاحبه، فلما وافاه أضعف الهدية و رد الرسول إلى عبد الملك، و قال: إني ظننتك استقلت الهدية فلم تقبلها و لم تجبني عن كتابي، فأضعفت الهدية و إني أرغب إليك إلى مثل ما رغبت فيه، من رد الطراز إلى ما كان عليه أولا. فقرأ عبد الملك الكتاب، و لم يجبه ورد الهدية فكتب إليه ملك الروم يقتضي أجوبة كتبه و يقول:

إنك قد استخففت بجوابي و هديتي و لم تسعفني بحاجتي، فتوهمتك استقلت الهدية، فأضعفتها فجريت على سبيلك الأول، و قد أضعفتها ثالثة و أنا أحلف بالمسيح، لتأمرن برد الطراز إلى ما كان عليه، أو لأمرن بنقش الدنانير و الدراهم، فإنك تعلم أنه لا ينقش شيء منها إلا ما ينقش في بلادي، و لم تكن الدراهم و الدنانير نقشت في الإسلام، فينقش عليها شتم نبيك فإذا قرأته أرفض جبينك عرقا فأحب أن تقبل هديتي، و ترد الطراز إلى ما كان عليه، و يكون فعل ذلك هدية تودني بها، و تبقى على الحال بيني و بينك.

فلما قرأ عبد الملك الكتاب، صعب عليه الأمر و غلظ، و ضاقت به الأرض، و قال: أحسبني أشأم مولود ولد في الإسلام، لأني جنيت على رسول الله صلى الله عليه و سلم من شتم هذا الكافر ما يبقى غابر الدهر، و لا يمكن محوه من جميع مملكة العرب، إذا كانت المعاملات تدور بين الناس بدنانير الروم و دراهمهم، فجمع أهل الإسلام و استشارهم، فلم يجد عند أحد منهم رأيا يعمل به، فقال له روح بن زنباع: إنك لتعلم المخرج من هذا الأمر و لكنك تتعمد تركه، فقال: ويحك من؟ فقال: عليك بالباقر من أهل بيت النبي صلى الله عليه و سلم! قال: صدقت، و لكنه ارتج علي الرأي فيه فكتب إلى عامله بالمدينة أن أشخص إلى محمد بن علي بن الحسين مكرما و متعه بمائة ألف درهم لجهازه، و بثلاثمائة ألف لنفقته، و أرح عليه في جهازه و جهاز من يخرج معه، من أصحابه، و حبس الرسول قبله إلى موافاة محمد بن علي فلما وافاه، أخبره الخبر، فقال له محمد رحمه الله تعالى: لا يعظم هذا عليك، فإنه ليس بشيء من جهتين: إحداهما أن الله عز و جل، لم يكن ليطلق ما تهدد به صاحب الروم، في رسول الله صلى الله عليه و سلم، و الأخرى وجود الحيلة فيه. قال: و ما هي؟ قال: تدعو في هذه الساعة بصناع، فيضربون بين يديك سككا للدراهم و الدنانير، و تجعل النقش عليها صورة التوحيد، و ذكر رسول الله صلى الله عليه و سلم، أحدهما في وجه الدرهم و الدينار، و الآخر في الوجه الثاني، و تجعل في مدار الدرهم و الدينار ذكر البلد الذي يضرب فيه، و السنة التي يضرب فيها تلك الدراهم و الدنانير، و تعدد إلى وزن ثلاثين درهما عددا من الأصناف الثلاثة، التي

برمی‌گردد. در آن زمان عمدتاً مسکوکات روم و مقداری هم از ایران در جامعه اسلامی رایج بود و به سبب اختلافی که ایجاد شد، قیصر روم تهدید کرده بود که بر روی سکه‌ها جملاتی علیه اسلام درج خواهد کرد. خلیفه وقت یعنی عبدالملک بن مروان گرفتار شد و نتوانست چاره‌ای برای حل این قضیه پیدا کند و وقتی در این باره مشورت کرد، به او گفتند تنها کسی که می‌تواند راه حل را نشان بدهد امام باقر علیه السلام است و لذا از حضرت استمداد کرد و ایشان فرمودند خودتان سکه ضرب کنید و این جملات را هم روی سکه‌ها بنویسید و همان‌جا هم اعمال ولایت کردند و گفتند مردم را منع کنید از اینکه از سکه‌های رومی استفاده کنند و فقط سکه‌های اسلامی در جریان باشد.

البته از لحاظ تاریخی بعضی احتمال داده‌اند که زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم بعضی سکه‌ها ضرب شده باشد، منتها این احتمال اگر صحیح هم باشد به طور جزئی بوده است. به هر حال طبق دستور امام باقر علیه السلام و روشی که حضرت ارائه دادند این سکه‌ها ضرب شد و قاعدتاً عبدالملک هم به فرمان حضرت، مردم را از اعمال سکه‌های روم منع کرد و سکه‌های اسلامی کم رایج شد.

بنابراین معلوم شد برخلاف آنچه که بعضی در کتاب‌های خود نوشته‌اند که «از لحاظ اسلامی پول یک امر حاکمیتی است»^۱، در اصل اسلام لزوماً این چنین نیست که امتیاز انحصاری ضرب و نشر پول در اختیار

العشرة منها وزن عشرة مثاقيل، و عشرة منها وزن ستة مثاقيل، و عشرة منها وزن خمسة مثاقيل، فتكون أوزانها جميعاً إحدى و عشرين مثقالاً، فتجزئها من الثلاثين، فتصير العدة من الجميع وزن سبعة مثاقيل، و تصب صنجات من قوارير لا تستحيل إلى زيادة و لا نقصان، فتضرب الدراهم على وزن عشرة، و الدنانير على وزن سبعة مثاقيل. و كانت الدراهم، في ذلك الوقت، إنما هي الكسروية، التي يقال لها اليوم البغلية، لأن رأس البغل ضربها لعمر رضي الله تعالى عنه، بسكة كسروية في الإسلام مكتوب عليها صورة الملك و تحت الكرسي مكتوب بالفارسية «نوش خور» أي كل هنيئاً. و كان وزن الدرهم منها، قبل الإسلام، مثقالاً و الدراهم التي كان وزن العشرة منها وزن ستة مثاقيل، و العشرة وزن خمسة مثاقيل، هي السمرية و الخفاف و النقال، و نقشها نقش فارس ففعل ذلك عبد الملك، و أمره محمد بن علي بن الحسين رضي الله تعالى عنه أن يكتب السكك في جميع بلدان الإسلام، و أن يتقدم إلى الناس في التعامل بها. و أن يتهدد بقتل من يتعامل بغير هذه السكة من الدراهم و الدنانير و غيرها، و أن تطل و ترد إلى مواضع العمل، حتى تعاد إلى السكك الإسلامية ففعل عبد الملك ذلك.

ورد رسول ملك الروم إليه بذلك بقوله: إن الله عز و جل مانعك مما قد أردت أن تفعله، و قد تقدمت إلى عمالي في أقطار البلاد بكذا و كذا، و بإبطال السكك و الطروز الرومية. فقبل لملك الروم افعل ما كنت تهددت به ملك العرب، فقال: إنما أردت أن أغيظه بما كتبت إليه لأنني كنت قادراً عليه، و المال و غيره برسوم الروم، فأما الآن فلا أفعل، لأن ذلك لا يتعامل به أهل الإسلام، و امتنع من الذي قال. و ثبت ما أشار به محمد بن علي بن الحسين رضي الله تعالى عنه إلى اليوم.

۱. الاحكام السلطانية، ج ۱، ص ۱۸۱:

لا يصح ضرب الدراهم الا في دار الضرب باذن السلطان لان الناس اذا رخص لهم ركبو العظام.

✓ المجموع شرح المهذب، ج ۵، ص ۴۹۵:

يكره لغير الامام ضرب الدراهم و الدنانير و ان كانت خالصة لانه من شأن الامام و لانه لا يؤمن فيه الغش و الافساد.

حکومت باشد و دلیلی بر این انحصار وجود ندارد. و لذا اگر یک فناوری بسیار پیشرفته‌ای برای چاپ پول وجود داشته باشد به گونه‌ای که غیر دولت‌ها نتوانند مشابهش را چاپ کنند، در این صورت حتی اگر از لحاظ قانونی هم چاپ پول آزاد باشد، مشکلی پیدا نمی‌شود و خلاف شرعی نیز اتفاق نمی‌افتد. بله، اگر شرایط به گونه‌ای باشد که مصلحت در انحصاری کردن چاپ پول باشد، دولت می‌تواند این کار را انجام دهد و مهم آن مقدار مصلحتی است که وجود دارد.

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی

✓ همان، ج ۶، ص ۱۱:

يُكْرَهُ أَيْضًا لِعَبْرِ الْإِمَامِ صَرْبُ الدَّرَاهِمِ وَالذَّنَانِيرِ وَإِنْ كَانَتْ خَالِصَةً لِأَنَّهُ مِنْ شَأْنِ الْإِمَامِ وَلِأَنَّهُ لَا يُؤْمَنُ فِيهِ لَعْنٌ وَالْإِفْسَادُ.

✓ فتح العزيز بشرح الوجيز الشرح الكبير للرافعي، ج ۶، ص ۱۳:

...ويكره للرعية ضرب الدراهم وان كانت خالصة فانه من شأن الامام...

✓ الحاوي للفتاوي، ج ۱، ص ۱۱۹:

الرَّابِعَةُ: قَالَ الْأَصْحَابُ: يُكْرَهُ لِعَبْرِ الْإِمَامِ صَرْبُ الدَّرَاهِمِ وَالذَّنَانِيرِ وَإِنْ كَانَتْ خَالِصَةً لِأَنَّهُ مِنْ شَأْنِ الْإِمَامِ وَلِأَنَّهُ لَا يُؤْمَنُ فِيهِ الْعَشُّ وَالْإِفْسَادُ.